

شد، بجاست تا آنجا که شدنی است، معنی لفظ «امی» به‌ویژه کاربرد آن به عنوان يك صفت برای پیامبر اسلام(ص) روشن گردد و سپس، فرجامین سخن این مبحث، آورده شود.

### معنی امی:

- لفظ «امی» در کتب لغت و دیگر نوشته‌های تازی، بر روی هم در پنج معنی به کار رفته است.
۱. امی یعنی کسی که نمی‌نویسد<sup>۱۵۷</sup>، این معنی را می‌توان دوگونه در نظر گرفت: کسی که نوشتن می‌داند و نمی‌نویسد، دیگر کسی که چون نوشتن نمی‌داند، نمی‌نویسد.
  ۲. امی: کسی که نوشتن خوب نمی‌داند<sup>۱۵۸</sup>.
  ۳. کسی که خواندن و نوشتن نمی‌داند<sup>۱۵۹</sup>.
  ۴. منسوب به «أم» و «أمة» یعنی در ناآگاهی به کار نوشتن، مانند کسی است که تازه از مادر زاییده، یا حالت او، همچون حالت طبیعی گروه مردمان، پیش از آشنایی با نوشتن است<sup>۱۶۰</sup>.
  ۵. امی منسوب به «أم القری» یعنی مکه است، چون تازیان، مکه را أم القری می‌نامیدند<sup>۱۶۱</sup>.
- در تفسیرهای قرآن، لفظ امی بیشتر در دو معنی دوم و سوم بالا، آمده است. در گفته پیامبر اسلام(ص): «بُعِثْتُ إِلَى أُمَّةٍ أُمِّيَّةٍ»<sup>۱۶۲</sup>، نیز لفظ «أُمِّيَّة» را به معنی بیسواد دانسته‌اند. یعنی من برای راهنمایی مردمی که نوشتن نمی‌دانستند، برانگیخته شدم.
- با این همه، بیشتر روایتها درباره امی بودن پیامبر(ص)، مؤید آن است که پیامبر با خواندن آشنا بوده است. ولی درباره آشنایی پیامبر با نوشتن، این‌گونه هماهنگی در روایتها به چشم نمی‌خورد. پیداست که سخن گفتن از آشنایی پیامبر اسلام(ص) با خواندن و نوشتن، مربوط به زمان پس از نزول قرآن است، وگرنه، دانشمندان اسلامی برآنند که پیامبر اسلام(ص) پیش از بعثت و پیش از نزول قرآن، با نوشتن و خواندن، بیگانه بوده است. آیه پیشین: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا...» (شوری/ ۵۲) نیز، به روشنی مؤید این معنی است.

### فرجامین سخن:

پیش از این گفتیم: در پاسخ این پرسش که «آیا نوشته‌ای به خط پیامبر اسلام(ص)، بهجا مانده

۱۵۷. لسان العرب، محمد بن مکرم (ابن منظور) ۳۴/۱۲.

۱۵۸. التبیان فی تفسیر القرآن، شیخ طوسی ۲۱۶/۸؛ تفسیر الکشاف، زمخشری ۱۵۷/۱؛ مجمع‌البیان، طبرسی ۱۴۴/۱.

۲۸۷/۴؛ تفسیر المیزان، ۳۱۹/۱۶.

۱۵۹. العقد الفرید ۲۴۵/۴، مقدمه ابن خلدون ص ۴۱۹؛ تفسیر الکشاف ۴۵۸/۳.

۱۶۰. العقد الفرید ۲۴۵/۴؛ مجمع‌البیان ۱۴۴/۱؛ لسان العرب ۳۴/۱۲.

۱۶۱. العقد الفرید، همان؛ التبیان ۴/۱۰؛ لسان العرب، همان.

۱۶۲. لسان العرب، همان.

است یا نه»، سه نظر عمده یا چهار نظر دیده می‌شود. اکنون بار دیگر به آغاز این مبحث برمی‌گردیم، نظرها را با هم می‌سنجیم و به نتیجه می‌نگریم.

طرفداران دیدگاه نخست، با استناد به دو آیه ۴۸ سوره عنکبوت و ۵۲ سوره شوری و برخی از روایات، نظر خود را مبنی بر این که پیامبر (ص)، همواره با خواندن و نوشتن ناآشنا بود، تأیید می‌کنند. عامه مسلمانان نیز با علمای طرفدار این دیدگاه، همداستانند. سرسختی عامه مسلمانان نسبت به این باور تا بدانجا رسید که وقتی دانشمند بزرگی چون ابوالولید الباجی یکی از استادان بخاری صاحب یکی از صحاح ششگانه، گفت که پیامبر اسلام (ص) پس از بعثت، با خواندن و نوشتن آشنا گشته بود، و این موضوع، منافاتی با امی بودن پیامبر ندارد، زیرا او پیش از نزول قرآن، نوشتن نمی‌دانسته ولی پس از نزول قرآن، با آن آشنا شده بود، یکی از نادانان در مسجد جامع، فریاد کشید و او را زندیق و بی‌ایمان خواند. شماری از فقها نیز گفته‌اند او را نادرست خواندند. ولی بر پایه خواسته او، حاکم در این باره، به دانشمندان افریقا نامه نوشت و نظر آنان را خواستار شد. ایشان در پاسخ، نظر باجی را درست دانستند و باجی از تهمت زندقه، رست. ۱۶۳

هواداران دیدگاه دوم که نظری چون نظر ابوالولید باجی دارند، هم از مفهوم آیه ۴۸ عنکبوت (مَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ كِتَابٍ...) و هم از منطوق آیه ۲ سوره جمعه (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا...)، آن گونه که امام جواد (ع) بدان استدلال کرده است ۱۶۴، مدد گرفته و - در استوار ساختن دیدگاه خود، چنان که دیدیم، از روایتها و احادیث دیگری نیز سود جستند. دیدگاه این دسته، بر پایه داوری عقل و نقل، پذیرفتنی‌تر است. بدین معنی، همان گونه که یاد شد، پیامبر گرامی اسلام (ص) پیش از بعثت و نزول قرآن، با خواندن و نوشتن، بیگانه بوده، اما پس از بعثت و نزول قرآن، خواندن و نوشتن می‌دانسته، ولی چیزی ننوخته است. زمخشری می‌نویسد: ابن مسعود از پیامبر (ص) روایت کرده است که پیامبر فرمود: «جَرِّدُوا الْقُرْآنَ لِيَرَبُّوْهُ فِيهِ صَغِيرٌ كُمْ، وَلَا يَنَآئِي عَنْهُ كَبِيرٌ كُمْ...» ۱۶۵ سپس زمخشری خود به تفسیر این حدیث پرداخته می‌گوید: گویند منظور از - «تَجْرِيدٌ»، دورداشتن قرآن از نقطه‌ها و فواتح سور که در خود قرآن نیامده باشد، و همچنین دورنگاه داشتن آن، از نشانه‌های عشرهای قرآن است.

وقتی پیامبر اسلامی (ص) بدین‌سان متن قرآن را زیر نظر داشته باشد و با این باریک‌بینی به نوشته قرآن و شکل آن بنگرد، دیگر جایی برای این تصور که پیامبر پس از نزول قرآن، با نوشتن و خط، آشنا بوده یا نبوده است، باقی نمی‌ماند. پیشتر نیز یاد شد که این معنی با آنچه که درباره امی بودن رسول اکرم گفته شده است، به هیچ‌وجه ناهماهنگی ندارد. زیرا امی بودن پیامبر (ص) به

۱۶۳. الکتاب، الترتیب الاداریة ۱/۱۷۳.

۱۶۴. مکاتیب الرسول، علی‌الأحمدی ص ۱۹ (به نقل از العبد شیخ صدوق).

۱۶۵. الفائق فی غریب الحدیث ۱/۲۵۰.

روزگار پیش از بعثت وی به پیامبری بازمی‌گردد تا دشمنان و باطل‌گرایان، راهی برای ایجاد گمان و شبهه در اندیشه‌های دیگران نسبت به قرآن، نیابند.

علی‌الأحمدی مؤلف و گردآورنده کتاب مکاتیب الرسول نیز، پس از جرح و تعدیل روایت‌های به ظاهر ناسازگار شیعه و دست‌یافتن به وجوه اشتراك آنها، با قاطعیت و استواری شایسته‌ای، همین دیدگاه گروه دوم را تأیید می‌کند و بر آن، پای می‌فشارد.<sup>۱۶۶</sup>

دیدگاه دسته سوم نیز، در واقع همان دیدگاه گروه دوم است، با این تفاوت که اینان به استناد روایت پیمان حدیبیه و یکی دو روایت دیگر، بر این باورند که پیامبر اسلام (ص)، نوشته‌ای از خود، به یادگار نهاده است.<sup>۱۶۷</sup> چنان‌که دیدیم، صاحبان دیدگاه چهارم یعنی سید مرتضی، طوسی و علامه طباطبایی نیز با این نظر آشکارا مخالف نبودند. بنابراین، دیدگاه دوم، محتوای دیدگاه‌های سوم و چهارم را نیز به‌گونه‌ای با خود، همراه دارد. تنها طرفداران دیدگاه نخستین، با آن ناهماهنگ‌اند. به هر حال، چه نوشته‌ای به خط پیامبر گرامی اسلامی صلوات الله علیه به یادگار، به جا مانده یا نمانده باشد، در این که نوشته‌هایی که به نام پیامبر اسلام (ص)، از رهگذر تاریخ، به‌دست ما رسیده به املائی خود پیامبر (ص) انجام گرفته است، تردیدی نیست. پیمان صلح حدیبیه (ش ۱۱)، روشن‌ترین سند این گفته است. علی بن ابی طالب (ع) در کنار پیامبر نشسته و گوش به سخنان او دارد تا هر چه می‌گوید، بی‌هیچ دگرگونی بنویسد. علقمة بن قیس نخعی از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که علی (ع) گفت: پیامبر (ص) در حدیبیه مرا پیش خواند و گفت: بنویس: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

زمانی که من به فرمان پیامبر (ص) نوشتم بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، سهیل بن عمرو، نماینده قریش گفت: من این عنوان را نمی‌شناسم، بنویس: بِأَسْمِكَ اللّٰهُمَّ. پیامبر خدا به من گفت: بنویس: بِأَسْمِكَ اللّٰهُمَّ، و من نوشتم. سپس پیامبر گفت: بنویس: «هَذَا مَا صَلَّحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو». سهیل گفت: اگر من گواهی می‌دادم که تو پیامبر خدا هستی، با تو به پیکار بر نمی‌خاستم.... پیامبر خدا (ص) به من گفت: «أَكْتُبُ هَذَا مَا صَلَّحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو...»<sup>۱۶۸</sup>. متن همه نامه‌ها و پیمان‌نامه‌های دیگر پیامبر (ص) نیز به املائی خود پیامبر نوشته می‌شده است. حتی با آنکه پیمان نامه حدیبیه، میان مسلمانان و مشرکان نوشته شده با این همه، به تصریح مأخذ معتبر، متن پیمان نامه، با الفاظ و جمله‌های خود پیامبر (ص)، املا شده

۱۶۶. مکاتیب الرسول ص ۲۰-۲۰. برای تفصیل بیشتر نیز بنگرید به همین مکاتیب الرسول صص ۲۰-۱۷.

۱۶۷. کتاب الأموال، ابو عبید، شماره ۴۴۳: مجموعة الوثائق السیاسیة (ش ۱۱): مکاتیب الرسول ص ۱۹. برای به‌دست آوردن اطلاعات بیشتر درباره این موضوع و همچنین امی بودن پیامبر اسلام (ص) بنگرید: النبی الامی، استاد مرتضی مطهری، ترجمه محمد علی تسخیری: مکاتیب الرسول، علی‌الأحمدی ص ۲۰-۱۷.

۱۶۸. تاریخ الرسل والملوک، طبری ۱۵۴۶/۳.

است.

پیامبر اسلامی (ص) دربارهٔ اینکه چیزی از متن نامه‌های او کاسته یا چیزی بر آن، افزوده شود، بسیار حساس بوده است. او به زیدبن ثابت یکی از کاتبان خود دستور داد تا زبان سریانی را فرا بگیرد. می‌فرمود چون من بیم دارم که چیزی از نوشته‌های مرا بکاهند یا چیزی بدانها بیفزایند<sup>۱۶۹</sup>. با این توضیح به‌خوبی روشن می‌گردد که پیامبر اسلام (ص) تا چه اندازه به متن نامه‌های خود، اهمیت می‌داده است. از این رو به راستی باید باور داشت که نوشته‌های پیامبر گرامی اسلام (ص) به املاي خود او، نوشته شده است. هماهنگی سبک خطبه‌های پیامبر (ص)، با سبک نامه‌های او، دلیل روشن دیگری است بر این معنی<sup>۱۷۰</sup>.

در پایان، یادآوری این نکته بسیار بجاست که نوشته‌های پیامبر اکرم (ص)، (نامه‌ها، پیمان نامه‌ها، اقطاعها و فرمانها) به ویژه آن دسته از این نوشته‌ها که از احکام اسلامی سخن گفته‌اند، در صورتی می‌توانند ملاک عمل قرار گیرند که بانظرهای استدلالی فقهای بزرگ اسلام، به‌ویژه فقهای شیعه، هماهنگی داشته باشند.

در اینجا لازم است از همهٔ دوستان فاضل و پژوهشگر خود که هر کدام به‌گونه‌ای در این کار مرا یاری داده و راهنمایی کرده‌اند، به‌ویژه از دوست و همکار دانشمند آقای دکتر سعید نجفی اسداللهی که همواره از راهنماییهای گرانبار ایشان برخوردار بوده‌ام، سپاسگزاری کنم. بدین وسیله، محبت‌های همهٔ آنان را ارج می‌نهم. از یادآوریهای فاضل نکته‌سنج جناب آقای پرویز اتابکی، به‌ویژه یادداشت ارزشمند ایشان دربارهٔ کهن‌ترین مأخذ «پیمان نامهٔ صیفین» که عین آن را در پانویست همین پیمان نامه آورده‌ام<sup>۱۷۱</sup>، بسیار سپاسگزارم.

تهران، یکم آذرماه ۱۳۷۰

سید محمد حسینی

۱۶۹. الترتیب الإداریة ۲۰۴/۱ - ۲۰۳ (بمنقل از: الفتح الباری، الحافظ؛ جامع ترمذی، ابن عساکر، المصاحف، ابن ابی‌داؤد).

۱۷۰. بنگرید: خطبة حجة الوداع (ش ۲۸۷/الف) و دیگر خطبه‌های پیامبر اسلام (ص).

۱۷۱. ش ۳۷۲، پانویست شماره ۱.

## مقدمه چاپ پنجم

ستایش خداوند را سزاست و درود بر پیامبر برگزیده او.

انتظار نمی‌رفت که با این سرعت شگفتی‌آور تنها در مدت دو سال، نسخه‌های کتاب، نایاب گردد؛ با اینکه لبنان کشور ناشر، با پیشامدها و رویدادهای هراس‌انگیز داخلی و خارجی، رو به رو بوده است. اما خدا آنچه بخواهد انجام می‌دهد و او بهترین نگهبان و مهربانترین مهربانان است. «اگر نعمتهای خدا را بشمارید، به پایان آنها نخواهید رسید»<sup>۱</sup>

از فرصتی که با چاپ جدید کتاب برایم فراهم آمده است، جهت تصحیح و آوردن افزوده‌هایی، استفاده می‌کنم. ناشر بزرگواری کرد و همه آنها را در پیوستی در پایان کتاب آورد، «وَالْعُذْرُ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ». اندکی پیش، چاپ جدیدی از کتاب استاد دکتر محمد مصطفی اعظمی به نام «کتاب‌النبی (ص)» در ریاض بیرون آمد. در آن، تفصیل سودمندی درباره دیوان رسالت یا دیوان انشاء پیامبر (ص) آمده است. در کتاب وی، شمار دبیرانی که در این دیوان کار نوشتن انجام می‌دادند، به شصت و یک تن می‌رسد که هر یک از آنان، کاری خاص انجام می‌داده است. برخی سرگرم کارهای نظامی بودند مانند نوشتن نامه‌های داوطلبان شرکت در جنگها یا شبیخونها و یا ثبت غنائم جنگی و تقسیم آنها. برخی به پادشاهان نامه می‌نوشتند یا به نوشتن امور دادوستدها، سرگرم بودند. دسته دیگر به نوشتن زکات و صدقات و مسائل دیگر، می‌پرداختند. بی‌تردید باید گفت که پیامبر (ص) دیوان لشکر تشکیل داده بوده و به سپاهیان اسلام حقوق می‌پرداخته است تا پیوسته برای رفتن به جنگ در دسته‌های رزم‌آوران، به حال آماده‌باش بسر برند.

امام محمد شیبانی در «کتاب السیر الکبیر» می‌نویسد: «روایت درست آن است که پیامبر خدا (ص) محمیه بن جزء زبیدی را سرپرست خمس اموال بنی‌المُضطَلِق گردانید و در همه جنگها، خمسها نزد وی جمع می‌شد. زکاتها و قی<sup>۲</sup> نیز هر یک سرپرست دیگری داشت. پیامبر از زکات، به یتیمان، ناتوانان و تهیدستان، (سهمی) می‌داد، ولی هنگامی که یتیم بالغ می‌شد و جهاد بر او واجب می‌گشت، (نام) او (به دفتر) فیء منتقل می‌شد. اگر از رفتن به جنگ خودداری می‌کرد، چیزی از زکات به وی نمی‌دادند و باید خود او، کار می‌کرد.» (شرح السیر الکبیر، السرخسی، باب ۱۰۵، شماره ۱۹۷۸ چاپ المنجد).

زمانی که عمر بن خطاب در روزگار خلافت خویش، به دیوانها سامان بخشید، کاری جز ادامه همان نظام اداری که از زمان پیامبر (ص) به جا مانده بود، انجام نداد.

به یاری آنچه ابن‌عبدالبرّ نوشته است، می‌توانیم به شیوه نامه‌نگاری (آن روزگار) پی‌ببریم. (وی می‌نویسد): «ابن‌القاسم از مالک روایت کرده که او گفت: شنیدم که نامه‌ای به پیامبر خدا (ص) رسید. پیامبر گفت: چه کسی از سوی من (به این نامه) پاسخ می‌دهد؟ عبدالله بن‌ازقم گفت: من! پس او از سوی پیامبر، پاسخ نوشت و نامه را نزد پیامبر خدا آورد و پیامبر آن را پسندید و فرستاد. موسی بن محمد بن اسحاق از محمد بن جعفر بن زبیر و او از عبدالله بن‌زبیر آورده است که پیامبر خدا (ص) عبدالله ارقم را به دبیری خویش خواست و او از سوی

۱. ابراهیم / ۳۴ / نحل / ۱۸۱ م.

۲. برای آشنایی با معنی قیء بنگرید: همین کتاب: (ش ۷۲ پانوش ۵، ش ۳۵۲ پانوش ۱) م.

پیامبر به پادشاهان پاسخ می‌نوشت. درستکاری پسر ارقم در نظر پیامبر تا بدانجا رسید که پیامبر به وی دستور می‌داد که به برخی از پادشاهان نامه بنویسد. او نامه را می‌نوشت و سپس به او دستور می‌داد که نامه را بیچد و مهر کند، بی‌آنکه خود پیامبر(ص) آن را بخواند. (الاستیعاب «عبدالله بن ارقم»).

جهشپاری گوید: حنظله بن ربیع بن صیفی پسر برادر اَکْثَم بن صیفی اسدی،<sup>۱</sup> جانشین دبیران پیامبر بود. هرگاه دبیری غایب می‌بود، او کار وی را انجام می‌داد؛ بدین سبب به او «الکاتب» می‌گفتند. پیامبر انگشتی خود را به او می‌سپرد و می‌فرمود: «همراه من باش و هر چیز (مال) سه روزه را به یاد من آور. پس هیچ مال یا خوراکی بیش از سه روز نمی‌ماند که حنظله آن را به پیامبر یادآوری نکند. از این رو تا چیزی نزد پیامبر خدا مانده بود، پیامبر به بستر نمی‌رفت. (الوزراء و الکتاب ص ۱۲-۱۳؛ الأعظمی ص ۵۵).

ابن سعد گوید: پیامبر خدا(ص) عمر و بن عاص را به سوی جیفر و عبد پسران الجَلْنَدی، گسیل کرد.<sup>۲</sup> عمرو نزد عبد پسر الجَلْنَدی رفت و او عمرو را نزد برادرش جیفر برد. عمرو گوید: بر او وارد شدم و نامه را که دارای مهر بود به وی دادم. جیفر مهر از نامه برداشت و آن را خواند. (الطبقات ۱/۶۶۲ به نقل از الأعظمی ص ۲۹). در اینجا آنچه برای ما دارای اهمیت ویژه می‌باشد، آنست که متن‌سندها در روزگار پیامبر اکرم، نگهداری می‌شده است. مقریزی در إفتاح الأسماع (۱/۱۰۷ و به صورت مکرر در صفحات بعد. بنگرید: نسخه خطی کوپرولو در استانبول ص ۱۰۳۵-۱۰۳۶) می‌گوید: سند قانون اساسی دولت‌شهر مدینه (ش ۱) با بیان پرداختن و ستاندن خونبها که در آن آمده، به شمشیر پیامبر آویخته بود. پس از رحلت پیامبر(ص) این شمشیر با آنچه بدان آویخته بوده، در اختیار علی(ع) بوده است.

بلادزی می‌گوید: عباس (عم پیامبر) از علی(ع) نزد ابوبکر شکایت کرد و گفت: عمو جلوتر است یا پسرعمو؟ ابوبکر گفت: عمو. عباس گفت: پس چرا زره‌های پیامبر، استراودلذل و نیز شمشیر وی، نزد علی است؟ ابوبکر گفت: این چیز است که من در دست علی دیده‌ام و دوست ندارم که آن را از علی بازستانم. پس عباس، مسأله را دنبال نکرد. (أنساب الأشراف ۱/۵۲۵، شماره ۱۰۵۶). صحیفه علی(ع) در زمان خلافتش مشهور بوده و از آن بسیار یاد شده است. (صحیح بخاری ۳/۱۳۹، ۱۰/۸۵، ۲/۱۷/۵۸، ۲/۵/۹۶، ۴/۱/۲۹، ۲۴/۸۷، ۳۱/۸۷، ۱/۲۱/۸۵؛ المصنّف، عبدالرزاق شماره ۱۸۸۴۷، ۱۸۸۴۸؛ سنن ابی داود ۱۱/۹۵-۹۶؛ طبقات ابن سعد ۱/۳ ص ۲۰۶؛ تقييدالعلم، خطیب بغدادی ص ۸۹۸۸ و نیز ماخذ دیگر). این صحیفه گویا شامل دست‌کم سه سند: قانون اساسی مدینه، حریم مدینه، أسنان الابل والجراحات (دندانهای شتر (سالیهای شتر) و زخمها) بوده است؛ بنگرید: نامه‌های: ۱/۳۹؛ ۱۰۴/الف، ب، ج؛ ۱۰۶، ۱۰۶/د).

در پایان وظیفه خود می‌دانم که بار دیگر از برادر ناشر به خاطر توجه وی به سیره پیامبر(ص) سپاسگزاری کنم؛ خداوند در هر دو جهان به وی پاداش نیک بدهد. «و یگو بار خدایا بردانشم بیفزایا».

پاریس زادروز حضرت مسیح(ع) ۱۴۰۵ ق.

الفقیر الی الله

محمد حمیدالله

۱. برای آشنایی با این مرد حکیم و خردمند، بنگرید: (نامه ش ۱/۱۴۱-۲ یا نوشت ۱) م.

۳. طه ۱۱۴/م.

۲. تصویر اصل نامه پیامبر به پسران الجَلْنَدی با شماره ۷۶ آمده است. م.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## مقدمه چاپ چهارم

ستایش و سپاس خدای را که بدین کار راهبرمان شد، واگر نه، بی‌هدایت او، راه نمی‌یافتیم؛ و درود بر سرور ما محمد مصطفی (ص) پیام‌آور و گرامی‌ترین افریده خدا و بر خاندان و یاران و پیروان او باد.

پس از ستایش و درود، نزدیک به پانزده سال پیش، چاپ سوم این کتاب در بیروت انتشار یافت. نسخه‌ها نایاب شد، در حالی که شمار خواستاران آن همچنان فزونی می‌گرفت. خداوند به ناشر پاداش دهد که اینک در پرتو الهام او، به تجدیدچاپ کتاب همت گماشته است. از این فرصت، بهره می‌گیرم تا همه آنچه را که در سالهای گذشته به‌دست آورده‌ام، به‌صورت افزوده، تکمیل یا تصحیح، به متن کتاب بیفزایم. چرا که جز کتاب خدا، هیچ نوشته‌ای لغزش‌ناپذیر نیست. تنها، شمار افزوده‌ها به ۱۲ سند نانوشته و ۱۸ سند نوشته از روزگار پیامبر (ص) و ۱۷۸ سند از دوران خلفای راشدین رسید که بیشتر آنها از کتاب *فتوح الشام* الأزدی گرفته شده است.

در مقدمه خود بر چاپ سوم کتاب، از کتابی خطی یاد کرده بودم که با عبارتهای ترکی در همین زمینه نگاشته شده است. سرانجام به لطف دبیرخانه اتحادیه کشورهای عربی، (به‌ویژه به‌همت دوستم روانشاد رشاد عبدالمطلب)، به نسخه عکسی این رساله دست یافتیم. اینک مشخصات این کتاب:

نام کتاب: *نامه‌های سعادت و مکاتیب صحابه رسالت* است. کتاب، بی‌مقدمه و بی‌نام نویسنده است. با نامه‌ها آغاز می‌گردد. عنوان نامه‌ها به‌زبان ترکی، ولی متن همه آنها به عربی و بدون ترجمه است. گاه در حاشیه، پیرامون برخی از نامه‌ها، توضیحهایی به‌زبان ترکی آمده است. نسخه رساله به خط قاضی سیداحمد رفعت از مدرسه شمس‌ی پاشا در اسکدار (استانبول بخش آسیا) است؛ و شاید خود او، نویسنده کتاب باشد. نسخه‌برداری در ۱۳ رجب ۱۳۶۵ هـ . پایان یافته و مؤلف، به



مآخذ خود اشاره‌ای نکرده است. در این مجموعه، ۳۱ نامه به تفصیل زیر آمده است<sup>۱</sup> (و به ندرت نامه‌ای می‌توان در آن یافت که ما آنرا نشناخته باشیم):

۱. پیمان نامه پیامبر (ص) برای ترسایان - بنگرید: همین کتاب، پیوست ۴.
۲. به حارث بن ابی شمر - ش ۳۷.
۳. به خسرو - ش ۵۳.
۴. به نجاشی - ش ۲۱.
۵. به مقوقس - ش ۴۹.
۶. به منیر بن ساوی - ش ۵۷.
۷. به جیفر و عبد پسران الجندی - ش ۷۶.
۸. به هرقل - ش ۲۶.
۹. به یحیی بن زبیه - ش ۳۱/الف.
۱۰. به مردم آنرح - ش ۳۲/الف.
۱۱. به ابی ضمیره حبشی - ش ۲۴۴.
۱۲. به عذاه بن خالد - ش ۲۲۴.
۱۳. به بنی ضمیره - ش ۱۵۹.
۱۴. به هونهبین علی - ش (۶۸ و ۶۸ الف)
۱۵. نامه ابوبکر درباره زکات - ش ۳۰۲ ب - ج ۱/۱.
۱۶. از ابوبکر به مردم مکه، برای بسیج کردنشان به پیکار.
۱۷. از ابوبکر به خالد بن ولید.
۱۸. نامه عمر درباره زکات و صدقه.
۱۹. نامه عمر به ابو عبیده، برای فرماندهی وی.
- ۲۰-۲۳. نامه‌های عمر به ابو عبیده.
۲۸. از ابو عبیده به عمر.
۲۹. از خالد بن ولید به ابوبکر، هنگام نبرد اجنادین.
۳۰. نامه نجاشی به پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم.

و ما چنان که باید، از این کتاب سود بردیم.

مهمترین رویدادی که از هنگام چاپ پیشین کتاب تا کنون، روی داده، پیداشدن اصل دو نامه

۱. ولی چنانکه خواهیم دید، مؤلف در مجموع، تنها از ۲۶ شماره نامه یاد کرده است. م.



زیرین از پیامبر(ص) است: ۱. نامه‌ای به هراکلیوس امپراتور روم؛ ۲. به جیفر و عبد پسران الجندی، دو پادشاه عمان.

عکس اصل نامه جیفر را یکی از روزنامه‌های تونس منتشر کرد و من آن را سال ۱۴۰۰ هـ. در پاریس، در دست یکی از برادران دیدم؛ بی‌آنکه به نام روزنامه یا تاریخ نشر آن، پی ببرم. اینک خوشحالم که این عکس را در برابر نامه شماره ۷۶، منتشر می‌کنم.

ما نمی‌دانیم که اصل نامه پیامبر(ص) به هراکلیوس، چگونه در اردن به دست ملك عبدالله رسید و در اختیار او بود و سپس به دست یکی از کنیزان او افتاد که پس از مرگ ملك عبدالله آن را با خود به سویس برد و به امیر ابوظبی فروخت. هنگامی که ملك حسین پادشاه اردن، از این موضوع آگاه گشت، به حق شفعه خود استناد جست، و امیر ابوظبی نیز با خوی اسلامی پسندیده‌اش، حق اولویت او را پذیرفت. بدینسان، اصل نامه شریف، بار دیگر به عمان بازگشت و اکنون در آنجا نگاهداری می‌شود. ما مقاله ویژه‌ای درباره این نامه انتشار دادیم که در مآخذ سند ۲۶، از آن یاد کرده‌ایم. علاوه بر این، از کتابهایی که بسیاری از دانشمندان یمن و ایران پیرامون نامه‌های پیامبر(ص) نوشته‌اند، آگاهی یافتیم و از آنها بهره گرفتیم. از سوی دیگر برخی از دوستان نیز با رفتار پسندیده خویش به یاری ما شتافتند و توجه ما را به مآخذی که نمی‌شناختیم، جلب کردند. از این جمله‌اند: استاد بزرگ محمد مصطفی الأعظمی، و دوست صمیمی من احسان ثریا صیرما، با دا که خداوند آنان را به پاس خدمت به دانش، پاداشی نیک دهد.

وظیفه خود می‌دانم که از استاد کولینسکوف از کشور روسیه، به شایستگی سپاسگزاری کنم، زیرا علی‌رغم ناآشنایی، مقاله خود را از روی بزرگواری برای من فرستاد که در نامه شماره ۵۳ از آن سود بردم و اطلاعاتم کامل گشت. خداوند، همانندان ایشان را در میان ما فزون بگرداند.

در پایان، باید پیرامون شماره‌های اسناد از خوانندگان و آنان که از این کتاب بهره می‌برند، پوزش بخواهم؛ زیرا در چاپ نخستین کتاب، شماره‌ها به گونه‌ای مسلسل آمده بود ولی اکنون افزوده‌هایی هست که آنها را با الف، ب و جز اینها، شماره‌گذاری کرده‌ایم. تنها انگیزه این کار، رعایت حال کسانی است که مطالبی را از چاپ نخست کتاب نقل کرده و برای اشاره به يك سند، شماره آن را به دست داده‌اند، زیرا چنانچه ما همراه با افزوده‌های هر چاپ تازه، شماره‌ها را دگرگون می‌کردیم بیم آن می‌رفت که خوانندگان چاپ تازه به هنگام جستجوی سند موردنظر، هرگز آن را در جای خود نیابند. امید پوزش‌پذیری از بزرگواران بجاست.

و فرجامین سخن ما اینکه: سپاس و ستایش، ویژه پروردگار جهانیان است.

پاریس ۵ ذی‌الحجه ۱۴۰۱ هـ.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

## مقدمه چاپ سوم

سیاس و ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است؛ و درود بر محمد سرور پیامبران و بر همه خاندان و یاران و پیروان او باد.

پس از ستایش و درود، اکنون از چاپ پیشین این کتاب بیش از ده سال می‌گذرد و نسخه‌های آن دیرزمانی است که نایاب شده و درخواست آن، از هر سو فزون گشته است. خواست خدا چنین بود که مصر عزیز، اکنون در موقعیتی نباشد که بتوان چایی جدید از این مجموعه را انتشار داد. از این‌رو ناشر بزرگوار آن، بهمن اجازه داد تا هر جا که بتوانم، کتاب را به چاپ رسانم. از این‌رو، برای انجام گرفتن این خواسته، از آمادگی دارالارشاد بیروت، سود می‌جویم. آنچه خدا برگزیند، همان نیک است.

در حقیقت من هیچگاه از جستجوی اسناد چایی یا خطی که احتمال می‌رفت به این پژوهش ارتباط داشته باشد، دست نکشیدم. از این میان، کتاب *الأموال ابن زنجویه*<sup>۱</sup>، *مُعْجَمُ الصَّحَابَةِ* ابن قانع و کتاب *الأماكن* حازمی مهمترین کتابهایند؛ و همگی در کتابخانه‌های ترکیه عزیز، یافت می‌شوند. خدا را سپاس می‌گویم که شمار تازه‌ای از این اسناد برای من فراهم آمد. چنان که برای اسناد چاپهای گذشته نیز به مآخذ تازه‌ای دست یافتم. درباره این نویافته‌ها نیز همان شیوه چاپ دوم کتاب را به کار بستم؛ و هر یک را در جایی که درخور آن بود، آوردم. از این‌رو شماره‌های نامه‌ها را دگرگون نساختم و افزوده‌ها را با حروف: ا، ب، ج و مانند آنها، نشان دادم.

با آن همه دلبستگی که به گردآوری نوشته‌های منسوب به پیامبر (ص) دارم، در اینجا تنها

۱. ابن زنجویه حمید بن مخلد بن قتیبه نسایی (وفات: ۲۵۱ هـ .) از حافظان حدیث و کتاب *الأموال*، یکی از نوشته‌های اوست (الأعلام، زرکلی ۳۱۹/۲) - م.

نامه‌هایی را آورده‌ام که نوشته بودن آنها به اثبات رسیده است؛ و از ثبت هر آنچه که ماخذ آن، از نوشته بودن آن، آشکارا یاد نکرده است - حتی جایی که گمان صحت بر نوشته بودن آنها بر خاطر غالب می‌آمد - سخت پرهیز کردم؛ برای نمونه، روایت‌هایی هست که وجود اقطاع را ثابت می‌کنند. ولی اقطاع در روزگار پیامبر اسلام (ص) تنها به صورت نوشته داده می‌شده است. با این همه، روایت‌های زیر را به دلیل آنکه ماخذ، از کتابت آنها سخن نگفته‌اند، در این مجموعه نیاوردم.

۱. ابيض بن حمّال، آب شوری را در مارب به اقطاع خواست و پیامبر خدا (ص) آن را بهوی اقطاع<sup>۲</sup> داد اما از آنجا که آب پاینده‌ای<sup>۳</sup> بود، آن را از وی بازستاند و بهجایش زمین و خرماستانی را در جرف مُراد، بهوی اقطاع داد. (سُنن دارقطنی ۱۵۱۹/۲؛ سُنن ابی داود ۳۶/۱۹)<sup>۴</sup>.

۲. شُرَیس بن ضمّره مُزنی - که پیامبر اسلام (ص) او را شُرَیح نامید - گفت: ای پیام‌آور خدا! ای بهنام ثبیر را به اقطاع من ده. پیامبر خدا گفت: آن را به تو اقطاع دادم. (الأماکن، حازمی، خطی، فصل ۱۵۸).

۳. العسّ العنزی زمینی را در وادی القُری از پیامبر (ص) به اقطاع خواست و پیامبر آن را بهوی اقطاع داد. این زمین تا به امروز بُویره عسّ نامیده می‌شود. (الأماکن، حازمی، خطی، فصل ۱۲۶، افزوده چاپ چهارم).

۴. هنگامی که عمرو بن سَعْد به نمایندگی نزد پیامبر خدا (ص) آمد، زمین میان دو آب السُعدیه و الشُقراء را از وی به اقطاع خواست، آب الشُقراء از آن بنی قُتاده بن سکن است. (المحکم، ابن سیده، واژه «قشر» مقلوب).

۵. پیامبر خدا (ص) زمینی را در یمامه به فرات بن حیان عَجلی، اقطاع داد. (الأموال، ابو عبید، فصل ۶۷۸).

۶. پس از آن نیز پیامبر (ص)، زمینی در بحرین بهوی اقطاع داد. (معجم الصحابة، ابن قانع، نسخه خطی کویپرولو در استانبول، ورق ۱۴۱/الف).

۷. پیامبر (ص) به معقل بن سنان بن نیشه بن سلمقبن سلامان بن نعمان بن صیح، از قبیله صیح، قطع زمینی، اقطاع داد (انساب الأشراف، بلاذری بخشی که هنوز چاپ نشده است، نسخه خطی رئیس در استانبول ۸۱۴/۲).

۸. پیامبر خدا (ص) الصقراء را به نُضلقبن عمرو غفاری، اقطاع داد. (معجم الصحابة، ابن قانع، چنانکه گذشت، ورق ۱۹۵/الف).

۲. الإقطاع: کسی را اقطاع دادن (المصادر رُوزنی ۴۴/۲). - م.

۳. الماء العذّ: الدائم الذي له مائة... آب پاینده‌ای است که همچون آب چشمه و چاه، دارای ذخیره باشد و خشک نگردد (لسان ۲۸۵/۳). - م.

۴. نیز بنگرید: لسان، همان - م.

۹. پیامبر(ص) اب فحّه را به عظیم بن حارث مُحاریب، اقطاع داد. (الأماكن، حازمی، نسخه خطی لاله‌لی در استانبول، فصل ۶۶۴).
۱۰. از دارقطنی روایت است که پیامبر(ص) زمینی را به ابورافع اقطاع داد. (الأموال، ابو عبید، حاشیه مُصحح بر شماره ۱۳۰۵، ص ۴۵۰).
۱۱. عرس و عمرو پسران عامر بن ربیع بن هُوَثة بن عمرو بن عامر بن البکاء بن عامر بن ربیع بن عامر بن صَفصَعَة، نزد پیامبر(ص) آمدند و وی از المصنعة والمران، منزلی به آنان داد. (معجم الصحابه، ابن قانع، ورق ۱۱۹/الف و ۱۳۹ ب؛ نیز بنگرید: أسد الغابة، ابن اثیر، «عرس»).
۱۲. هنگامی که پیامبر(ص) به مدینه آمد، دو زمین را به اقطاع ابوبکر و عمر داد. (الخراج، ابویوسف ص ۳۴).
۱۳. عبدالرحمن بن عوف گفت: پیامبر خدا(ص) زمینی را به نام السلیل در شام به من اقطاع داد. در این باره، چیزی برای من نوشته بود که در گذشت. او تنها به من گفته بود که: چنانچه خداوند، سرزمین شام را برای ما بگشاید، السلیل از آن تو خواهد بود. (طبقات ابن سعد، ۱/۳، ص ۸۹).
۱۴. پیامبر خدا(ص) خانه‌ای را در مدینه به الأرقم بن أرقم، اقطاع داد. (کتاب النبی(ص)، محمد مصطفی الأعظمی ص ۳۸ به نقل از الإصابة، ابن حجر ۲۸/۱ ش ۷۳).
۱۵. (اقطاعی) برای علی بن ابی طالب(ع): از عمار یاسر روایت شده است که گفت: پیامبر خدا(ص) ذی العشیره را در ینبع به علی اقطاع داد و علی(ع) نیز قطعه زمینی [از زمینهای خراج] را خرید و بر آنها افزود. دارایی علی در ینبع از چشمه‌های پراکنده‌ای تشکیل می‌شد که همه را به دیگران صدقه داد. (وفاء الوفاء، سمهودی، چاپ جدید، ص ۱۳۳۴).
۱۶. پیامبر خدا محلی را در وادی القری به بنی مداش اقطاع داد و آن محل به نام حصار بنی مداش، به آنان منسوب گشت. (السمهودی ص ۱۱۸۱).
۱۷. جَمرة بن نُعمان بن هُوَثة عُنری بزرگ بنی عُنره، زکات قبیله خود را نزد پیامبر(ص) آورد و پیامبر(ص) به اندازه يك تاخت اسب و يك پرتاب تازیانه، از وادی القری را به او اقطاع داد. او تا دم مرگ، در آنجا ماند. (الوثائق السیاسیة الیمنیة، الأکوع الحوالی، در حاشیه ص ۷۳، به نقل از الإصابة، ابن حجر، ش ۱۱۷۹، وی افزوده است: برخی این نام را «حمزه» با حاء بی نقطه گفته‌اند؛ ولی درست آن، با جیم است).

۵. فحّه: محلّ یا آبی بوده است در نزدیکی مکه که پیامبر آن را به عظیم بن حارث مُحاریب اقطاع داد (النهاية، ابن اثیر ۴۱۸/۳-م).

۶. گویا از این راه، طول و عرض زمین موردنظر را تعیین می‌کرده‌اند. يك تاخت اسب: طول، پرتاب تازیانه یا نیزه: عرض-م.

۱۸. قُرط بن ربیعہ ذماری، از ذمار اُبین، نزد پیامبر (ص) آمد و پیامبر (ص) زمینی را در حَضْرَمَوْت بهوی اقطاع داد. (الاکوع ص ۱۳۶ از نسخه خطی کتاب تاریخی ناشناخته، برگ ۸۵).
۱۹. حارث نهمی معروف به هاجر عریان، در یکی از جنگهای پیامبر (ص) که جامه‌های ساده بر تن و کمان و نیزه‌ای در دست داشت، می‌جنگید، پیامبر (ص) پرسید: این عریان (برهنه) کیست؟ پس از آن، مردم او را عریان نامیدند. وی دارای زمینی زراعتی در جوف‌المحوره بود که نجدات نیز در آن با وی شریک شدند. جوف‌المحوره بستانی از آن قبیله مراد در «الجوف» بود. (الاکوع الحوالی، ص ۱۳۶، وی به الاکلیل همدانی ج ۱۰، ارجاع داده است).
۲۰. عمرو بن حُرَیث گوید: پیامبر خدا (ص) با کمائی، زمین خانه‌ای را در مدینه برای من معلوم کرد و گفت: بر آن، خواهم افزود. (سنن، ابوداود، کتاب ۱۹، باب ۳۶ حدیث ش ۳).
۲۱. درباره زبیر بن عوام: از اسماء دختر ابوبکر (زن زبیر) آورده‌اند که گفت: هسته‌های خرما را از زمینی که پیامبر خدا (ص) بهوی اقطاع داده بود، بر سر می‌نهادم و نزد او که دوسوم فرسنگ از من دور بود، می‌بردم.... پیامبر خدا زمینی از دارایی بنی‌نضیر را به زبیر اقطاع داد. (بخاری ۵۷/۱۹/۹، ۵۷/۱۰۷/۵). «پیامبر (ص) به طول یک تاخت اسب از زمینی به نام ثریر، به زبیر اقطاع داد. وی اسب را تاخت تا اسب ایستاد؛ سپس تازیانه خود را افکند. پیامبر فرمود: تا جایی که تازیانه او رسید، بهوی دهید. (مسند احمد بن حنبل، ش ۶۴۵۸، ج ۶، ص ۲۴۷). «در خبیر به زبیر، زمینی که دارای درختان و خرمابنها بود، اقطاع داد.» (الأموال، ابوعبید، ش ۶۷۶، ۶۹۱). «خرمابنهایی به زبیر، اقطاع داد» (ابوداود ۱۹/۳۶/۱۴). «به زبیر، به اندازه یک تاخت اسب وی، اقطاع داد و وی اسب را تاخت... سپس پیامبر (ص) گفت: تا آنجا که تازیانه رسیده است، بهوی دهید» (نیز ابوداود ۱۹/۳۶/۱۷). حاشیه‌نویس مسند ابن حنبل به طبقات ابن سعد ۱۸۲/۸-۱۸۳، ارجاع داده است. «زمینی که پیامبر (ص) از دارایی بنی‌نضیر به زبیر اقطاع داد، «جُرف» نام داشت. (مکاتیب الرسول، علی‌الأحمدی ش ۱۴۲؛ وی آن را به کتاب الخراج ابویوسف نسبت داده است). درباره هیچ‌یک از این اقطاعها، از سندی مکتوب، یاد نشده است. برای سندی مکتوب، بنگرید: پ ۲۲۹ در همین مجموعه ما. این‌جا، مجال سخن گفتن از این اختلافها نیست. باید یادآوری کنم که چاه عروقه بن زبیر، در جنوب شهر مدینه در قبا، تا امروز برجای است. (در آنجا، بر کوه مقابل آن چاه، کتیبه بلندی هست که من در سال ۱۳۵۸ هـ ق آن را دیدم).
- نیز پشت کوه احد در شمال مدینه، برکه زبیر و آثار مسجدی بزرگ و ویران با منار فروریخته آن، به چشم می‌خورد. من در سال ۱۳۵۸ هـ ق آنها را دیدم. بخاری در چندین جای کتاب خود (۶/۴۲، ۷/۴۲، ۸/۴۲...) از بگومگوی زبیر با یکی از انصار، درباره سیلگاه حَرّه که نخلستان خود را با آن، آبیاری می‌کردند و برای داوری نزد پیامبر (ص) رفته بودند، یاد کرده است.

بنابراین، دور نیست که بگوییم زبیر، زمینهای بسیاری در مدینه، خیبر و جاهای دیگر، داشته است.

۲۲. پیامبر خدا(ص) به قریش پیام فرستاد: «پس از عنوان، شما باید از پیمان بنی بکر بیزاری جوید و دیه و خونبهای خُزاعه را بپردازید، و گرنه به شما اعلام جنگ می‌کنم.» قریش گفتند: بیزاری نمی‌جویم ولی به او اعلام جنگ می‌کنیم. (المطالبُ العالیة، ابن حجر، ش ۴۳۶۱، به نقل از مسند؛ نیز فتح الباری، ابن حجر ۴/۸). به این نامه تصریح نشده است؛ از این رو نخواستیم آن را اینجا بیاوریم. چنین پیداست که این موضوع، مربوط به رویدادی است که پس از صلح حدیبیه میان خُزاعه همیمان مسلمانان و بنی بکر، همیمانان قریش، روی داد که به جنگ انجامید و مکه گشوده شد.

۲۳. پیامبر اکرم(ص) زمین خانه خالد بن ولید را، نزدیک خانه خودش بهوی اقطاع داد.... از ابن زبالة روایت است که خالد بن ولید از تنگی خانه خود به پیامبر(ص) شکایت کرد. پیامبر(ص) به او گفت: ساختمان را در آسمان بالا ببر و از خداوند، گشایش بخواه. در روایت ابن شُبّه آمده است: در آسمان گسترش ده. از روایت واقدی آورده‌اند که خالد بن ولید، خانه خود را در مدینه وقف کرد تا فروخته و بخشیده نشود. (الوفاء، سمهودی، چاپ جدید ص ۷۳۰-۷۳۱؛ نیز بنگرید: طبقات ابن سعد ۲/۴، ص ۱۱۲) (افزوده چاپ چهارم کتاب).

همچنین از آوردن آنچه پیامبر خدا خواسته بود آن را بنویسد ولی مانعی از این کار جلو گرفت، خودداری کردم. مانند آنچه امام مسلم در صحیح خود (فضائل الصحابه ۱۱) از زُهری، از عروه، از عایشه روایت کرده است که گفت: پیامبر خدا در زمان بیماری خود به من گفت: «پدر و برادرت را نزد من فراخوان تا نوشته‌ای بنویسم، زیرا بیم آن دارم که [پس از من]، یکی به خواهش دل گردن نهد و دیگری بگوید: من سزاوارترم...» (نیز بنگرید: صحیح بخاری، کتاب المرضی ۱۲/۱۶/۷۵، و کتاب الأحکام ۱/۵۱/۹۳، همچنین مسند احمد حنبل ۱۰۶/۶، ۱۴۴/۶). (افزوده چاپ چهارم).

بیراه نیست بگوییم که تنی چند از مردم پاکستان - که خداوند بر توفیقشان بیفزاید - در سال ۱۹۶۰، این مجموعه را بر پایه چاپ نخست ما و با حذف مأخذ و فهرستهای گوناگونی که کار پژوهش را بر پژوهنده آسان می‌کند، به زبان اردو گردانیده‌اند.

مهمترین رویدادی که از چاپ دوم تا به امروز، روی داده است، دست یافتن به اصل نامه پیامبر(ص) به کسری است که هم‌اکنون در يك کتابخانه شخصی<sup>۷</sup>، نگهداری می‌شود. افتخار کشف این نامه به محقق دانشمند دکتر صلاح‌الدین منجد بازمی‌گردد، و ما عکس و جزئیات پژوهشهای پیرامون آن را در جایگاه این سند (یعنی شماره ۵۳) افزوده‌ایم.

۷. مراد کتابخانه هانری فرعون وزیر اسبق امور خارجه لبنان و مدیر پیشین بنر بیروت است. م.

از جمله دانشورانی که در کار پژوهش، به کمک من شتافته و از یاریشان بهره‌مند گشته‌ام، دکتر محمد مصطفی اعظمی از دوحه پایتخت قطر است. وی با بزرگواری فهرستی مفصل برای من فرستاده است که گاه مرا به نامه‌ای که آن را نشناخته بودم و زمانی به مأخذی تازه برای نامه‌های شناخته شده، راه می‌نماید. نیز وی برخی از متن‌ها را از پاره‌ای نسخه‌های خطی که خود دیده بود، برای من استنساخ کرده است. همچنین استاد فاضل و دوست صمیمی من محمد طیب اوکچ از دانشکده الهیات دانشگاه آنکارا، از یاری دریغ نوزید. خداوند آنان را به پاس خدمت به دانش و رفتار برادرانه، پاداشی نیک دهد.

آدمی به همه آرزوهای خویش دست نمی‌یابد. مجله مرکز نسخه‌های خطی جامعه کشورهای عربی ج ۲/۳ ص ۲۰۲ (سال ۱۹۵۷) یادآور شده است که در کتابخانه طلعت، بخش تاریخ، شماره ۱۸۴۵، نسخه‌ای خطی در دوازده ورق هست که نام و نام نویسنده آن ناشناخته است. این نسخه، به خط سیداحمد رفعت است و او آن را در سال ۱۲۶۵ هجری نوشته است. نسخه یادشده، «نامه‌های پیامبر (ص) به همه مردم، و سپس نامه‌های خلفا و پاسخ استانداران و کارگزاران به آنان» و جز اینها را دربر دارد. همچنین در حاشیه آن، توضیحهایی به زبان ترکی آمده است. ولی من تاکنون نتوانسته‌ام از آن بهره‌مند گردم.

همواره تا واپسین دم زندگی از خوانندگان درخواست دارم که همراه با پذیرش سپاسگزاری من، لغزش یا غفلتم را یادآوری کنند. منت از ایشان و سپاس از من و مزد و پاداش از سوی پروردگار کریم است.

نیز سپاس قلبی خود را به استاد رشاد عبدالمطلب که از طریق هیأت تالیف و ترجمه (مصر) به انتشار و چاپ پیشین کتاب همت گماشت و همچنان مرا از کمکهای فراوان خود برخوردار می‌سازد، ابراز می‌دارم. خدایش پاداش نیک دهد. سرانجام باید از مدیر الارشاد که در این چاپ کتاب، رهین منت او هستم، قدردانی و سپاسگزاری کنم.

و فرجامین سخن ما این است که سپاس و ستایش، ویژه پروردگار جهانیان است.

پاریس، ماه رجب ۱۳۸۷ هـ .

محمد حمیدالله



بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمهٔ چاپ دوم

با ستایش و درود

از هنگام نخستین چاپ این مجموعه تاکنون پیوسته در جستجوی اسناد و نوشته‌های پیامبر(ص) بوده‌ایم، و دهها نمونه از آنها را به‌دست آوردیم. همچنین برای اسناد چاپ پیشین مآخذ تازه‌ای یافتیم که به ما امکان داد تا برخی از نکته‌ها را تصحیح کنیم و اسناد مهمی را بیفزاییم. این است که با استفاده از فرصت چاپ دوم، به اصلاح کتاب و تکمیل مطالب فرو گذاشته پرداختیم. در حقیقت پایه‌های سیاست دولت در دوران پیامبر(ص)، پیش از هجرت به مدینه، در سه بیعت عقبه استوار شده بود. از این‌رو ما متن آنها را — هرچند در اصل نانوشته بود — به آغاز کتاب افزودیم. همچنین پیمان قریش پیرامون قطع رابطه با پیامبر(ص) و یاران او را نیز به کتاب افزودیم.

به‌گمان ما در کتابهای حدیث و سیره و تاریخ و غیره، اسناد و فرمانهای دیگری متعلق به این دوره یافت تواند شد. زیرا مآخذ بسیارند و برخی از آنها تاکنون به کتابخانه‌های مورد استفاده ما نرسیده و در کتابخانه‌های ناشناخته گوشه و کنار جهان، ناگشوده مانده‌اند. بنابراین اگر بخواهیم شماره‌های ردیف را در هر چاپ تازه تغیر دهیم، باید فهرستها را نیز از نو تدوین کنیم. اما زمان لازم برای چنین کاری، باتوجه به زندگانی کوتاه ما، گونه‌ای عمر ضایع کردن است. از این‌رو شماره‌های پیشین اسناد را نگاه داشتیم و افزوده‌ها را با حروف نشان دادیم (مانند: ۳/الف، ۳/ب و جز اینها). امیدواریم که اهل دانش پوزش ما را بپذیرند.

پس از چاپ نخست، اصل نامهٔ پیامبر(ص) به نجاشی را یافتیم و برای تبرک، آن را زیر عنوان سند شماره (۲۱) به کتاب افزودیم و همانجا از پژوهشهای چاپ شده پیرامون درستی و اصالت آن یاد کردیم.

از خوانندگان گرامی، چشم داریم که ما را از موارد لغزش و اشتباه و نیز نادانستگی‌مان آگاه سازند تا به خواست خدا در چاپ دیگر کتاب مایه بهره‌مندی ما و دانش‌پژوهان شود؛ زیرا لغزش و فراموشی در سرشت آدمی است و کمال و خطاناپذیری ویژه دانای بخشایشگر است. خدا را سپاس که چنین توفیقی را نصیب ما گرداند. هُوَ مَوْلَانَا وَ نِعْمَ النَّصِيرُ.

محمد حمیدالله

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

## مقدمهٔ چاپ نخست

ستایش خدا را، و درود بر پیام‌آور برگزیده‌اش محمد مصطفی (ص) و خاندان و یاران سرافراز و بلندپایهٔ او.

بی‌گمان دوران رسالت پیامبر (ص) پیامدهای مهمی را در زمینه‌های سیاسی و دینی و اقتصادی و دیگر ابعاد تاریخ جهان به‌بار آورد. از آنجا که درک وضع سیاسی يك عصر جز با مراجعه به اسناد رسمی آن روزگار — که برای آگاهی از حقایق تاریخی، ارزشمندترین مآخذ را تشکیل می‌دهند — امکان‌پذیر نیست، برای درک درست دوران پیامبر (ص)، نخست ناگزیریم که به گردآوری اسناد آن بپردازیم.

پوشیده نیست که قریشیان مکه تا پیش از اسلام، تجربهٔ چشمگیری در زمینهٔ ادارهٔ شهرها نداشتند و هیچگاه زیر پرچم يك دولت متمدن و بافرهنگ گرد نیامده بودند تا از نظامهای سیاسی مدون برخوردار شوند. ما انکار نمی‌کنیم که آنان گهگاه پیمان‌نامه‌هایی میان خود و قبیله‌های همسایه نوشته‌اند اما دامنهٔ این کار سخت تنگ بود. هنگامی که اسلام از راه رسید، نیروهای پراکندهٔ شبه‌جزیرهٔ عربستان حول يك کانون گردآمدند و در چارچوب کشوری نظام‌یافته با اداره‌های منضبط، سامان گرفتند؛ میان این کشور و کشورهای همسایه مانند پارس و بیزانس و مستعمرات آنها، روابط سیاسی پدید آمد. از عمر این کشور هنوز ده سال نگذشته بود که بر ایران، عراق، سوریه، فلسطین، مصر و سرزمینهای دیگر چیره گشت. لازمهٔ چنین وضعی آن بود که «نوشته‌هایی» برای بیان این روابط سیاسی تحریر شوند، و به این ترتیب اسنادی پدید آیند که ما گوشه‌ای از تاریخچهٔ آنها را باز نموده‌ایم.

نباید گفت که مسلمانان صدر اسلام، تنها به روایت شفاهی تکیه می‌کردند؛ زیرا آنان دستور داشتند که همهٔ مسائل مربوط به حقوق بندگان خدا را بنویسند و به گواهی دیگران برسانند؛ زیرا

«چنین کاری نزد خداوند، دادگرانه‌تر است و گواهی را استوارتر می‌دارد و به زدودن گمان، نزدیک‌تر است.»<sup>۱</sup> هم از این رو پیامبر (ص) گذشته از نامه‌هایی که برای پادشاهان و قبیله‌ها می‌فرستاد همهٔ پیمان‌هایی را که با آنان می‌بست نیز می‌نوشت. و همچنین گفته‌اند امیرالمؤمنین عمر (رض) صندوقی انباشته از این پیمان‌نامه‌ها داشت که در سال ۸۲ هجری همراه با سوختن دیوان در پیکار جماجم<sup>۲</sup> آتش گرفت و بازماندهٔ آن نیز در جریان رویدادهای روزگار و یورش تاتار از میان رفت. در واقع، جز دو یا سه نسخه از اصل این نوشته‌ها، به‌دست ما نرسیده است. نخستین آنها، نامهٔ پیامبر (ص) به مقوقس است (بنگرید: شمارهٔ ۴۹) که آن را بارتلمی خاورشناس فرانسوی، در کنیسه‌ای نزدیک اخمیم مصر یافت. دوم، نامهٔ پیامبر (ص) به منذر بن ساوی است (بنگرید: ش ۷۵) که بلاشر خاورشناس آلمانی، نسخهٔ عکسی آن را نشر داد. سومی، نامه‌ای است که پیامبر به نجاشی نوشت (ش ۲۱) و دنلپ خاورشناس انگلیسی، بر آن است که آن را منتشر سازد. ما طی دو مقاله یکی در مجلهٔ عثمانیه هندوستان، ماه ژوئن سال ۱۹۳۹، و دیگری در مجلهٔ انگلیسی‌زبان اسلامیک کالج (فرهنگ اسلامی)، (حیدرآباد، ماه اکتبر سال ۱۹۳۹)، پیرامون اصالت دو نامهٔ نخست بحث کرده‌ایم اما در اینجا تنها به این بسنده می‌کنیم که خواننده را به تصویرهای ضمیمه‌شده به مجموعهٔ کنونی ارجاع دهیم.<sup>۳</sup>

اگرچه نسخه‌های اصلی اغلب این اسناد از میان رفته است، اما همان‌گونه که از کتابنامهٔ این مجموعه پیداست، راویان حدیث و مورخان، بخش ارزشمندی از آنها را برای ما نگاه‌داشته‌اند. چنین پیداست که این پیمان‌نامه‌ها از دیرباز موردتوجه بوده‌اند، و راویان و نویسندگان کتابها بارها یادآور شده‌اند که فلان نامه را از روی اصل آن نقل کرده‌اند و این اصل نزد خاندان شخص مخاطب نامه حفظ شده است. به‌گمان من، مجموعهٔ عمرو بن حزم (رض) نوشتهٔ ابو جعفر دیبلی مهاجر هندی قرن سوم هجری، نخستین کتابی است که در این زمینه تألیف شده است.<sup>۴</sup> با اینکه مجموعهٔ یادشده بسیار دست‌به‌دست گشته اما می‌تواند برخی از پیچیدگیهای این اسناد را که برای

۱. سورهٔ بقره/بخشی از آیهٔ ۲۸۲. در قرآن، به‌جای «ذلك»، «ذلکم» آمده است. نیز بنگرید: تبیان ۳۶۵/۲-۳۶۶-م.  
 ۲. این درگیری در سال ۸۲ هجری، میان مردم عراق (بصره و کوفه) به سرداری عبدالرحمن بن محمد بن اشعث و سپاهیان عبدالملک خلیفهٔ اموی به فرماندهی حجاج بن یوسف آغاز گشت و سرانجام در چهارشنبه ۱۴ جمادی‌الآخر سال ۸۳ ه. در جایی به‌نام دیرالجماجم، با شکست عبدالرحمن بن اشعث پایان یافت. (طبری سال ۸۲ ج ۸/۱۰۷۰-۱۰۷۹. نیز بنگرید: المعارف ص ۳۵۷ و ۴۶۹).-م.

۳. بنگرید: تصویرهای روبه‌روی اسناد: ۲۱، ۴۹، ۵۷.

۴. این رساله را همراه اعلام السائلین عن کتب سید المرسلین نوشتهٔ شمس‌الدین محمد بن علی بن طولون از تاریخ‌نویسان قرن دهم هجری، می‌بینیم.

نمونه در روایت طبقات ابن سعد دیده می‌شود، روشن سازد<sup>۵</sup>.

همچنین آوازه کتاب دیگری در روزگار امام زُهری (در گذشته به سال ۱۲۴ هـ .) پیچید که «یزید بن حبیب مصری، آن را به‌دست یکی از مُعتمدان شهر خویش نزد شهاب زُهری فرستاده بود. وی آن کتاب را شناخت و نسبت آن را به پیامبر انکار نکرد»<sup>۶</sup>. اما از این کتاب و نوشته‌های هیثم بن عَدی و مدائنی، هیچ‌گونه نشانی بازمی‌یابیم.

خاورشناسان معاصر و پژوهشگران مشرق‌زمین نیز تا اندازه‌ای به این اسناد و پیمان‌نامه‌ها توجه نشان داده‌اند، به‌عنوان نمونه، ویله‌اوزن خاورشناس آلمانی، پیش از انتشار متن کامل طبقات ابن‌سعد، دوباب از این کتاب – شامل نامه‌های پیامبر(ص) و نامه‌های نمایندگان اعزام‌شده نزد وی – را همراه با ترجمه آنها به زبان آلمانی و با تعلیقات خود به‌چاپ رساند. وی همچنین بررسی ویژه‌ای را به پیمان‌نامه‌ای که پیامبر اسلام(ص) برای مهاجران، انصار و یهود مدینه نوشته بود، اختصاص داد.

در کتابهای تاریخ اسلام به قلم نویسندگان اروپایی مانند: زندگینامه پیامبر اسلام، نوشته اشپرنگر (به‌زبان آلمانی) و سالنامه‌های اسلام<sup>۷</sup> نوشته کایتانی (به‌زبان ایتالیایی) و غیره، ترجمه شماری از این اسناد یا فهرستی از آنها را می‌بینیم. کایتانی پژوهش ویژه‌ای را پیرامون نامه‌های پیامبر(ص) به پادشاهان، انجام داده است. کتابهای دیگری نیز به زبانهای غربی هست که در کتابنامه از آنها یاد شده است.

در زبان هندی نیز دو کتاب مشهور می‌توان یافت<sup>۸</sup> که نویسندگان آنها همه کوشش خود را به‌کار بسته‌اند تا اسناد پیامبر خدا(ص) را به‌ترتیب حروف ابجد یا تاریخ نگارش گردآورند و به‌زبان هندی ترجمه کنند. بنابراین فضل تقدم از آن ایشان است، گو اینکه بسیاری از مطالب لازم را نادیده گرفته‌اند.

من پیش از این اسنادی را که از دوران پیامبر(ص) و خلفای راشدین گردآورده بودم به زبان فرانسه ترجمه کردم و همراه با مقدمه‌ای مفصل انتشار دادم. در این مقدمه پیرامون ارزش تاریخی این اسناد و نتایجی که برای درک شرایط سیاسی آن روزگار به‌دست می‌دهند، به بحث پرداختم و از

۵. از ابن‌سیرین روایت شده است که: «اگر می‌خواستیم کتابی را برگزینیم، نامه‌های پیامبر(ص) را برمی‌گزیدیم» (طبقات ابن‌سعد ۱/۷-۱۴۱). ابن حجر در کتاب فتح‌البیاری، در تفسیر سوره آل‌عمران، آیه «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا...» گفته است: «نامه‌های پیامبر(ص) به پادشاهان و جز ایشان، گردآوری گشته است»، ولی ما تاکنون، به آن دست نیافته‌ایم. (افزوده چاپ دوم).

۶. تاریخ طبری، ص ۱۵۶۰ (سال ۶) افزوده چاپ سوم.

7. *Annali dell'Islam*.

۸. بنگرید: کتابنامه، زیر نامه‌های: عبدالمنعم‌خان و عبدالجلیل نعمانی.

این رهگنر، در سال ۱۹۳۵ م. از دانشگاه پاریس، به درجهٔ دکتری دست یافتیم<sup>۹</sup>. اینک متنهای اصلی این اسناد را همراه با متنهای نویافتهٔ دیگر نشر می‌دهم و از اینجا است که شماره‌های دو مجموعه، با یکدیگر هماهنگی ندارند.

ما این مجموعه را به دو بخش تقسیم کردیم. بخش نخست، شامل اسناد دوران پیامبر (ص) است و بخش دوم، اسناد دوران خلفای راشدین را دربر می‌گیرد. سپس هر دو بخش را با توجه به شرایط سیاسی و جغرافیایی به چندین بخش فرعی دیگر تقسیم کردیم.

دوران پیش از هجرت پیامبر (ص) به مدینه، دوران زمینه‌سازی و تجربه‌آموزی بود؛ و نمی‌توان گروه مسلمانان آن روز مکه را يك دولت به‌شمار آورد، زیرا هنوز از موجودیت سیاسی و نظام اداری برخوردار نبودند. همچنین در این دوران چیزی به‌نام سیاست خارجی دیده نمی‌شود، البته جز دو پیمان «عقبه» که شالودهٔ حکومت اسلامی را تشکیل دادند و بعدها تأثیری بزرگ به‌جای نهادند. جز آنکه این دو پیمان نیز در نهان بسته شد و به تحریر درنیامد. این پیمانها که به روابط مسلمانان با مردم مدینه مربوط می‌شد، سرانجام به هجرت مسلمانان و تدوین قانون اساسی انجامید. ما ذیل شمارهٔ (۱) از این قانون سخن گفته‌ایم.

هنگامی که پیامبر (ص) به مدینه هجرت کرد، در آن سامان چند قبیلهٔ یهود یافت و با آنان پیمان بست و ایشان در دولتی هم‌پیمان<sup>۱۰</sup> به رهبری محمد (ص) جای گرفتند. از آنجا که میان پیمان‌نامه‌های یهود مدینه، خبیر، تیمان و جز اینها، پیوندهای استواری هست، همهٔ آنها را در يكجا آورده‌ایم.

هجرت مسلمانان مکه و پدید آمدن حکومتی اسلامی و نیرومند در مدینه، موجب تیرگی روابط مسلمانان با قریش گردید؛ و به‌دنبال آن، پیکارهایی میان دو گروه در گرفت و به نبردهای بدر، اُحد، خندق و حُدیبيه و گشوده‌شدن مکه انجامید. همهٔ اسناد وابسته به این رویدادها را در بخشی ویژه، گردآورده‌ایم.

چون پیوندهای سیاسی پیروان اسلام با رومیان و پارسیان و مردم زیرسلطهٔ ایشان، همچون حبشیان، غسانیان، مردم بحرین، عُمان، یمن، نَجْران، حَضْرَموت و جز آنان، پس از حُدیبيه آغاز گشته است، ما همهٔ اسناد مربوط به ایشان را، در دو بخش آوردیم.

چنین معروف است که وقتی پیامبر خدا (ص) امپراتور روم و پادشاه ایران را به اسلام فراخواند، ایشان از پذیرفتن سخنان وی، سرباز زدند. از این‌رو پیامبر (ص)، خود به پادشاهان و فرمانروایان

9. Muhammad Hamidullah, *Documents sur la diplomatie musulmane à l'époque du Prophète et des Khalifes orthodoxes*. Paris, G.P. Maisonneuve 1935.

10. Federation

زیر نفوذ آن دو فرمانروای بزرگ، نامه نوشت. تنی چند از آنان، دعوت وی را پذیرفتند و رستگار شدند و برخی نپذیرفتند و تباه گشتند.

نگرنده در فصل ویژه قبیله‌های تازی، درخواست پیامبر خدا(ص) از این نوشته‌ها، آن بوده است که این قبیله‌ها را از قریش جدا سازد و در پی آن، به مدد قبیله‌های یرو اسلام یا هم‌پیمان با مسلمانان، مکه را در میان گیرد. از این‌رو، نخستین رفتار سیاسی که پیامبر اسلام(ص) پس از هجرت در پیش گرفت، هم‌پیمانی با قبیله‌هایی چون: جُهَینَه، ضَمْرَه و غِفَار بود که در میان مدینه و کرانه دریا بر سر راه سفر تابستانی قریش، به شام و مصر، به سر می‌بردند. پیامبر(ص) به یاری این قبیله‌های هم‌پیمان خود، آن راه را بست. سپس با قبیله‌های: خُزاعه و اُسَلم و مردمانی دیگر که در پیرامون مکه زندگی می‌کردند، پیمان بست. بدین سبب، قریش بناچار با مسلمانان، به کارزار پرداخته سرانجام شکست خوردند و به فرمان اسلام گردن نهادند. ما همه این پیمان‌نامه‌ها را که با این قبیله‌ها در ارتباط بوده‌اند، به ترتیب رویدادها، گرد هم آورده‌ایم. پس از آن، به نامه‌هایی پرداخته‌ایم که در زمان از دین برگشتن (رژه) مردم یمن و یمامه، پیامبر(ص) آنها را برای کارگزاران خود، فرستاده بوده است. نیز برخی از فرمانهای مفصل ابوبکر را که در این زمان نوشته بوده، بر آنها افزوده‌ایم.

آنگاه که پیامبر خدا(ص) در پایان سال دهم هجری، آخرین حج خود را به انجام رسانید، در غرفه، بر بالای کوه رحمت، خطبه مشهور خود را خواند. وی در آن خطبه، حقوق پیروان اسلام و واجبات بنیادین ایشان را برشمرد. از هیچ موضوع دارای اهمیتی چشم‌پوشید. در پی آن، خداوند با آیه «الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ...» (امروز آیین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خویش را در حق شما به پایان بردم و خرسند گشتم که اسلام، دین شما باشد)، مسلمانان را مژده داد. این خطبه گرانمایه پربار را در پایان پیمان‌نامه‌های دوران پیامبر(ص)، بر آنها افزودیم.

بخش دوم، دوران خلافت راشدین است و ما اسناد مربوط به آن را در دو بخش آورده‌ایم. فصلی درباره روم و فصلی درباره ایران؛ گو اینکه در اینجا خواننده، بسیاری از سندهایی را که واقعی و آزدی در کشورگشاییها آورده‌اند، نمی‌بیند. ما به این دلیل که آن نوشته‌ها در اینجا به کار نمی‌آمدند، از آوردن آنها، خودداری کردیم. چنان که از آوردن آنچه در کتابهای معتبر نیافتیم، نیز چشم‌پوشیدیم. شاید ما از این رهگذر، کار را بر کسانی که پس از ما به دنبال این موضوع بروند، آسان کرده باشیم. ما در اینجا تنها برای آنکه هدف کامل و روشن گردد، از دوران خلفای راشدین، سخن گفته‌ایم.

این اسناد، موضوعهای زیر را دربر می‌گیرند:

۱. پیمان‌نامه‌های جدید، یا تجدید پیمان‌نامه‌های گذشته،



۲. فراخواندن به اسلام،
  ۳. به کارگماشتن کارگزاران و تعیین وظایف آنان و بیان آنکه در کارها چگونه باید رفتار کنند؛
  ۴. زمینها و غلات اعطاگشته و جز آنها،
  ۵. زنهارنامهها و سفارشنامهها،
  ۶. آنچه درباره برخی از فرمانهای ویژه درباره مردمی معین، یادشده است؛
  ۷. نوشتههای پراکنده، مانند نوشتههایی که در پاسخ نامه‌های پیامبر(ص) آمده است.
- در پایان کتاب، در پیوستی جداگانه، شماری از نوشته‌های منسوب به پیامبر(ص) را، چون پیمان‌نامه‌های وی برای ترسایان و زردشتیان، آورده‌ایم. این گونه نوشته‌ها بسیارند و روشن است که بنیاد درستی ندارند؛ و ما تنها برای نشان‌دادن نمونه‌ای از نوشته‌های ساختگی، از آنها یاد کرده‌ایم.
- در اینجا بر آن نیستیم که نقدی گسترده و پژوهشی پیرامون ارزش تاریخی این پیمان‌نامه‌ها، به‌دست دهیم؛ بل سر آن داریم که به بررسی پاره‌ای از نکته‌هایی که در ارزشیابی راستین این اسناد، به خواننده مجموعه ما، یاری می‌بخشد، بسنده کنیم.

### روایتهای گونه‌گون

ماخذ بیشتر اسناد و پیمان‌نامه‌های پیامبر(ص) کتاب طبقات ابن سعد است؛ ولی پیمان‌نامه و نامه‌های خلفای راشدین را به‌ویژه در تاریخ طبری و فتوح البلدان بلاذری، می‌بینیم. جز آنکه تاریخ طبری، با آنکه نوشته‌ای استوار است، گاهی روایاتی خدشه‌دار و اسنادی سست، می‌آورد؛ چنان‌که سندهای شماره ۲۱ و ۹۸ و جز آنها، گویای این معنی هستند. اما ابن سعد، در طبقات کوشیده است تا آنجا که می‌تواند، به گردآوری هرچه بیشتر این اسناد، بپردازد؛ اما به سنجش یا پالایش آنها، توجهی نکرده است. کتاب الأموال ابو عبید قاسم بن سلام، یکی از بهترین ماخذ ما بوده است. جز آنکه ابو عبید در میان سخن، گاهی يك یا دو جمله را نادیده می‌گیرد؛ چنان‌که خواننده، این رفتار را به‌ویژه در نخستین پیمان‌نامه، خواهد دید.

دو کتاب الخراج<sup>۱۱</sup> ابویوسف و سیرت رسول الله<sup>۱۲</sup> (ص) نوشته ابن هشام، کهن‌ترین و

۱۲. این کتاب به‌دست یعقوب بن ابراهیم، قاضی ابویوسف (در گذشته ۱۸۲ هـ .)، قاضی هارون الرشید نوشته شده و گویا کهن‌ترین کتابی است که در مالیه اسلامی به‌دست ما رسیده است (بنگرید: المعارف ص ۴۹۹، الأعلام ۲۵۲/۹ - م. ۱۳. نام کتاب، السیره النبویه تألیف محمد بن اسحاق (در گذشته ۱۵۲ هـ .) یکی از دیرین‌ترین و در عین حال، معتبرترین کتاب زندگینامه پیامبر اسلام(ص) است. این کتاب را ابن هشام، ابو محمد عبدالمک، تلخیص کرده و چون اصل متن ابن اسحاق به‌دست نیامده و آنچه اکنون موجود است همان تلخیص ابن هشام و افزوده‌های وی بر کتاب ابن اسحاق است، از این رو، این کتاب به‌نام ابن هشام شناخته شده است. (مقدمه مصححان بر سیره ابن هشام ص ط - م، ف.) ولی به‌تازگی بخشهایی از سیره ابن اسحاق به‌دست آمده و چاپ شده است. - م.

سنجیده‌ترین و اطمینان‌بخش‌ترین مأخذهای ما بوده‌اند.

ما، در این مجموعه، بیشتر روایت دیرین‌ترین سند را آورده و سپس همه ناهماهنگیهای لفظی و ترتیبی مأخذ دیگر را، جداگانه ضبط کرده‌ایم. خواننده درخواهد یافت که بیشتر این نابرابریها، از نقل به معنی و بدل گشتن حرف ربطی به حرف دیگر، مانند «فاء»، «واو» و جز اینها، برخاسته است. که از چنین تفاوتها، فرایندهایی چشمگیر کم به‌دست آید. نیز در روایت پاره‌ای از واژه‌های برخی از اسناد، تقدیم و تأخیری می‌بینیم.

شماره پیمان‌نامه‌هایی که تنها در برخی از مأخذ، به‌طور کامل ذکر شده‌اند، بسیار است؛ و مأخذ دیگر، به بخشی از آنها بسنده کرده یا به احکامی که در آنها آمده است، اشاره کرده‌اند. ما، در آغاز هر سند، مأخذ آن را یاد کرده و به مأخذهایی که متن سند را به‌طور کامل ندارند، با رمز «قابل» اشاره کرده‌ایم.

### زبان این اسناد

هر زبانی در هر دوره‌ای، رنگی ویژه، به‌خود می‌پذیرد که بدان، شناخته می‌شود. استوارترین پشتوانه زبان عربی هم‌زمان این اسناد سیاسی، قرآن مجید است که تاکنون، از هرگونه دستبرد و تحریفی حتی در رسم خط، به‌دور مانده است؛ و چنانچه سخن از نقل به‌معنی در میان نبود، همه گفته‌های پیامبر(ص) را نیز بدینسان به‌شمار می‌آوردیم.

مسلمانانی که به زبان تازی سخن می‌گفتند، در گذشته و اکنون، پیوسته در راه نگهداری قرآن، تلاش می‌کرده‌اند. با این‌همه می‌بینیم که برخی از واژه‌های قرآن، کاربرد خود را از دست داده، یا مفهوم آن دگرگون گشته است. بنابراین، در پیمان‌نامه‌هایی که به چنین واژه‌هایی برمی‌خوریم، می‌توانیم درست بودن آنها را باور کنیم. برای نمونه، واژه «حَقّ» در فرمان (شماره ۹۰) به‌جای «درستی» یا «چیزی که انسان استحقاق آن را دارد»، در معنی «زکات» به‌کار رفته است. همچنین کلمه «کتاب» را در پیمان (شماره ۱) می‌بینیم که به‌جای نوشته و تألیف، در معنی «فرض» یعنی «واجب» آمده، و واژه «غَلَب» در سند (شماره ۲۹۴) به‌معنی «مغلوبیت» آمده است، نه «غالیته». نیز کلمه «ذِکْر» در پیمان (۳۱۶)، در معنی «نماز» به‌کار رفته است، نه آنچه که انسان بر زبان می‌آورد؛ و جز آنچه که یاد شد، از واژه‌های قرآنی دیگر.

از سوی دیگر، ضرورت ندارد که هر نوشته درستی، دارای واژه‌های کهن و دور از ذهن باشد. در تاریخ ادبیات عرب، مدعیان زبان‌دانی بسیار بوده‌اند که برآن شده‌اند تا از ره‌گذر به‌کار گرفتن واژه‌های دور از کاربرد همگان، بر دانش خویش بیالند. ابن‌اثیر یک‌بار، درستی نوشته‌ای منسوب به پیامبر(ص) را ناچیز انگاشته و گفته است: «از آنجا که راویان این نوشته، آن را با واژه‌هایی غریب یاد کرده و دستخوش دگرگونی و تصحیف ساخته‌اند، از آوردن آن، خودداری کردیم.» به باور من،

همین موضوع سبب ناتوانی امکان درستی (پیمان ۱۳۳) گشته است. به گمان ما، شیوه انشای عربی در آن روزگار، شیوه‌ای روان و شیوا و جامع و مانع و به دور از اطناب و تکلف بوده است. بر این پایه، هنگامی که در برخی از نوشته‌های منسوب به آن زمان، به صنعت‌های لفظی ناسودمندی برمی‌خوریم، گمان نادرستی آنها، در ما نیرو می‌گیرد. در مثل، متن‌های نامه‌نگاری با مقوقس، بر پایه روایت واقدی (پیمان‌های ۵۱ و ۵۲) و بخش نخست از فرمان (۹۱)، از آن جمله‌اند. به عکس، نوشته‌ای که پیمان پیامبر (ص) با مردم مدینه را دربر می‌گیرد، و نیز دو پیمان ائله و طائف (۳۱ و ۱۸۱) که از اسلوب بنیادین زبان تازی مایه‌ورند، ما را بر آن می‌دارند که به درستی آنها، اطمینان کنیم.

### معیار جغل و درستی

ما در مجموع، بر این گمانیم که همه زنه‌نامه‌هایی که رسول خدا (ص) برای قبیله‌های مسلمان و یا کسانی که سر به فرمان او داشتند نگاشته است، و نیز نوشته‌های آن حضرت که مردم را به گزاردن فریضه‌های دینی فرامی‌خوانند، اسنادی گوهرین و درست‌اند. زیرا در میان آنها، نوشته‌ای به چشم نمی‌خورد که بتوان بر بی‌بنیادی آن، موجبی یافت. زیرا هیچ کس به جعل چنان نوشته‌هایی، نیازمند نبوده است. چنانچه برخی از این نامه‌ها، به انگیزه افتخار قبیله‌ای بر قبیله دیگر، ساخته می‌شد، بی‌گمان، با برخورداری از سبک ویژه نگارش خود پدید می‌آمد. ولی این اسناد تنها دارای دو موضوع: اعطاء زنه‌نامه و فرمان گزاردن فرائض، بوده‌اند.

از سوی دیگر، اسنادی را که تنها از حقوق سخن گفته و چیزی از واجبات در آنها نیامده است، و یا اسنادی که از موضوع‌هایی گفتوگو کرده‌اند که در روزگار پیامبر، وجود نداشته‌اند؛ همچون متن شماری از پیمان‌نامه‌هایی که به پندار برخی، پیامبر اسلام (ص) آنها را برای ترسایان و زردشتیان نوشته است، در شمار اسناد بر ساخته دیگران می‌دانیم، و در بخش پیوسته‌ها، نیز نمونه‌ای از آنها را آورده‌ایم.

گاه تاریخ‌نویسان بی‌پروا، برخی از اسناد را بر پایه آنچه در تاریخ از آنها سخن رفته است، بر ساخته‌اند. برای مثال، می‌گویند در کتاب‌های کهن دیده‌ایم که پیامبر خدا درباره ازدواج خود با ام‌حبیبه و بازگردانیدن مسلمانان به مدینه، با نجاشی مکاتبه کرده است. در صورتی که ما متن این دو نامه را تنها در نوشته‌هایی متأخر، می‌یابیم؛ و این نکته ما را بر آن می‌دارد که ترجیح دهیم این دو سند که با شماره‌های (۲۴ و ۲۵) یاد شده‌اند، بنیادی ندارند. از این گذشته، می‌بینیم که سندهای بلند، بیش از اسناد دیگر، دستخوش تحریف گشته‌اند. زیرا بنیاد روایت، بر شنیدن، استوار بوده است و از این‌روست که در بلندترین متن‌ها، به اختلاف و نابرابری بیشتری برمی‌خوریم.

گاهی خاستگاه نابرابری به درست نخواندن متن بازمی‌گردد؛ چنان که در پیمان نامه ۷۲ همه

نسخه‌های خطی، در آوردن اسم «الاکبرین عبدالقیس» همداستانند. حال آنکه در کتب أنساب و رجال، یادی از چنین اسمی نیست. شاید این نام، دگرگون گشته «لکیزبن عبدالقیس» است که در میان فرستادگان عبدالقیس به نزد پیامبر(ص) از آن سخن رفته است.<sup>۱۴</sup>

دور نیست که این اسناد سیاسی، گاهی در نوشتن، به لغزش آمیخته شده باشند. نیز بعید نیست که برخی از راویان، پاره‌ای از عبارتها را بر پایه قواعد پذیرفته‌شده صرف و نحو، به دست خود تصحیح کرده باشند؛ چون عبارت «ابن ابو...» که با توجه به قواعد کنونی زبان، صورت درست آن، «ابن ابی...» است. جز آنکه ما همین عبارت را در کتابهایی که بر دانشمندان بزرگ و دیگران خوانده شده است، در چهار جا یا بیشتر، به همین صورت «ابن ابو...» یافته‌ایم (بنگرید: پیمانه‌های: ۲۱، ۲۲، ۳۳، ۸۰). بلاذری در فتوح البلدان شروط پیامبر خدا(ص) بر مردم نجران را آورده و سپس گفته است: «یحیی بن آدم گفت: من در دست نجرانیان نوشته‌ای دیدم که متن آن، چون همین متن است؛ ولی در پایین آن آمده است: وَكَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، که نمی‌دانم درباره آن، چه بگویم.»

صفدی گفته است<sup>۱۵</sup>: «برخی علی بن ابوطالب (رضی الله عنه)، می‌نویسند، ولی با «باء» (ابی) می‌خوانند.»

کتابی در این باره سخنی گفته است که در زیر می‌آید<sup>۱۶</sup>:

«ابن سلطان در شرح الشفاء در مبحث فصاحت و شیوایی گفتار وی — علیه السلام — گفته است که ابن‌زید در نوادر خود به نقل از أصمعی و او از یحیی بن عمر حکایت کرده است که قریش، واژه «اب» را در کنیه، دگرگون نمی‌سازند و در حالت‌های جز و نصب و رفع، آن را مرفوع می‌آورند؛ یعنی می‌گویند: علی بن ابوطالب. «تَبَّتْ يَدَا أَبُو لَهَبٍ» نیز قرائت شده است. «یکبار ابوموسی اشعری نوشته بود: «من ابوموسی...» خلیفه عمر بن خطاب به وی نوشت: «هنگامی که این نامه من به دست تو رسید، نویسنده خود را تازیانه بزن و سپس او را از کار برکنار کن»<sup>۱۷</sup>.

نیز بنگرید: ابن خلکان در سخن ابوحنیفه که مردم کوفه واژه «اب» را در هر سه حالت اعرابی،

۱۴. بنگرید: سهیلی، الروض الأتف.

۱۵. الوافی بالوفیات ۳۹/۱، چاپ استانبول.

۱۶. التراتیب الاداریة والعمالات والصناعات والمناجر والحالة العلمیة التي كانت علی عهد تاسیس المدینة الاسلامیة فی المدینة المنورة، ج ۱/۱۵۵، چاپ رباط.

۱۷. الکتانی ۱۳۵/۲، به نقل از روضة الأعلام ابن الأزرق.

«أبا» به کار می‌برند؛ وی بی‌تی را نیز شاهد آورده است.<sup>۱۸</sup>  
 فراتر از همه آنچه گذشت، هنگامی که من در محرم سال ۱۳۵۸ [ه. ق.] در مدینه منوره بودم، در جنوب کوه سلع در مدینه، به نوشته‌ای کهن برخوردیم که این چنین بود: «أنا علی بن ابوطالب» شاید این نوشته، به خط سرور ما علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) بوده است.<sup>۱۹</sup>  
 فرایند سخنان یادشده این است که در قرن نخستین هجری، شماری از نامهای خاص مرکب، همچون نامهای خاص ساده به کار می‌رفته‌اند. برای نمونه، مردم، در هر سه حالت اعرابی، «علی بن ابوطالب» می‌گفته‌اند. با گذشت زمان، آن گونه کاربرد، به فراموشی سپرده شده و راویان متأخر، آن را از لغزشهای نویسنده پنداشته و بر بنیاد قواعد موجود، به تصحیح آن پرداخته‌اند. باید از واژه‌هایی چون «بَلْحَارِث» و «بُوسَعِيد» و «بَلْعَنْبَر»<sup>۲۰</sup> نیز که با دگرگونی اعراب دگرگون نمی‌گردند، یاد کنیم.

به جز آنچه که گفته شد، مردم نیز بر پایه انگیزه روحی یا خواسته‌های ناپسند خویش، واژه‌هایی را بر متن اصلی این اسناد، افزوده‌اند. این افزوده‌ها گاهی از دید پژوهنده پنهان نمی‌مانند؛ گوا اینکه گاهی نیز شناخت آنها از اصل متن، دشوار می‌گردد.

آنچه گفته شد، مطالبی بود که خواستیم در این مقدمه کوتاه، خواننده را بر آن آگاه سازیم؛ ولی به واقع این خداوند است که به راه راست، راه می‌نماید و بازگشت، به سوی او است.

حیدرآباد دکن هند — دانشگاه عثمانی

محمد حمیدالله

۱۸. بیت زیر، شاهد این موضوع است:

«إِنْ أَبَاهَا وَ أَبَا أَبَاهَا قَدْ بَلَّغَا فِي الْمَجْدِ غَايَتَاهَا»

سراینده آن، ابوالنجم عجللی از قبیله بکرین وائل و (در گذشته سال ۱۳۰ ه. ق.) است. برای توضیح بیشتر، بنگرید: الانصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین؛ البصریین و الکوفیین، ابن الأباری ۱/۱۸۸؛ أسرار القریة، از همان نویسنده ص ۴۶؛ البهجة المرضیة فی شرح الألفیة، سیوطی ص ۱۴-م.

۱۹. بنگرید: به پژوهش گسترده‌ای که درباره این نوشته و جز آن، در مجله اسلامیک کالج (حیدرآباد) اکتبر ۱۹۳۹ م. نشر

داده‌ایم؛ و نیز بنگرید: نوشته عمر فاروق، که از همان جایگاه به دست آمده است.

۲۰. بلحارث، کوتاه شده «بنی الحارث» و بلعنبر، کوتاه شده «بنی العنبر» است. م.



## نشانه‌های اختصاری که در آغاز اسناد به کار رفته‌اند

بیو: الخراج، ابویوسف	الف: طرف روی نسخه خطی
دیب: الذبیلی	ب: طرف پشت نسخه خطی
طب: تاریخ طبری	با: سیره ابن اسحاق (ترجمه فارسی آن)
عمخ: عبدالمنعم خان	بث: أسدالغابة، ابن اثیر
قس: القسطلانی	بح: الإصابة، ابن حجر
قلقش: القلقشندی	بحز: ابن خزم
ج: جزء یا جلد	بحن: مُسند أحمد بن حنبل
س: سطر	بذ: سنن أبي داود
ص: صفحه	بس: طبقات ابن سعد
ع: عدد یا رقم (شماره) است (در ترجمه به جای آن، ش آمده است)؛ برای نمونه، منظور از آن، در سخن از طبقات ابن سعد، شماره‌گذاری و لهاوزن در چاپ منتخب او، از این کتاب است. ولی به‌جز این چاپ، در چاپ لیدن، با آن، به جلد و صفحه کتاب. در کتاب الأموال به شماره فصل و در کنز العمال، به شماره حدیث، اشاره کرده‌ایم؛ و نیز به موارد دیگر، جز آنچه که یاد شد.	بسن: سیره ابن سید الناس
	بط: إعلام السائلین، ابن طولون
	بع: أبو عبید
	بعب: الاستیعاب، ابن عبدالبر
	بعج: ابن عبدالحکم
	بعو: ابن عبد ربّه
	بق: زادالمعاد، ابن القیم
	بک: ابن کثیر
	بلا: فتوح البلدان، بلاذری
	به: سیره ابن هشام



ف: فصل، فقرة (پاراگراف، بند)

+ [ ] : نشانه افزودن و افزوده

...: نشانه حذف، در بیان اختلاف روایت

—: نشانه استمرار یا تکرار در دو روایت

قابل: به روایتهای ناقص سند یا به اقتباسها،

اشاره دارد. (در ترجمه، به جای آن،

«مقابله کنید» آمده است).

انظر: اشاره‌ای است به بحثها و پژوهشهای

نو (در ترجمه: «بنگرید» آمده است).

[پ: نمایشگر پیمان‌نامه یا سند است.]

[— م: یادداشت مترجم.]

[...: نشانه حذف جمله یا پاره‌هایی از يك

مطلب است.]

[چ: چاپ.]

[ر.ض.: رضی الله عنه]